



اگر دنیا را هم می‌خواهید، ترک دنیا کنید! / چگونه یک بقال همنشین دائمی آیت‌الله العظمی بروجردی شد؟

آیت‌الله قرهی در جلسه درس اخلاق گفت: اگر می‌خواهید حقیقت ایمان را بجشید، جلیس دائمی عرفا باشید و ...؛ از جایی شروع کنید و به فرمایشاتشان عمل کنید.

آیت‌الله قرهی در جلسه درس اخلاق گفت: اگر می‌خواهید حقیقت ایمان را بجشید، جلیس دائمی عرفا باشید و ...؛ از جایی شروع کنید و به فرمایشاتشان عمل کنید.
به گزارش خبرگزاری مهر دویست و هفتادمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی با موضوع ایمان که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شد در پی می‌آید:

اگر دنیا را هم می‌خواهید، ترک دنیا کنید!

اولیاء خدا می‌گویند: آن‌ها که اهل ایمان هستند، دائم در حال چشیدن حلاوت و شیرینی ایمان هستند. آن که اهل ایمان شد، دنیا را برای دنیا نخواست، إلا به این که دنیا را برای آخرت خواست. آن که اهل ایمان شد، از دنیا دل برید. آن که اهل ایمان شد، اگر در مقام اعلای ایمان قرار گرفت، همه آنچه که از موهبت‌های الهی است، به همان حد اعلایی که در دنیا برای او رقم زدند، می‌چشد.

مؤمنین حقیقی و اهل ایمان، همه مراتب معرفت، طاعت، علم، عمل، ورع، کوشش و تلاش، صبر، یقین، رضا و مقام تسلیم؛ یعنی تمام خصایصی را که پیامبر در آن عشره تبیین فرمودند («إِلَیْمَانُ فِی عَشْرَةِ الْمَعْرِفَةِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ وَ الْجَاهِدِ وَ الصَّبْرِ وَ الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِیمِ» [1])، می‌چشد و دیگر وقتی به امر پروردگار عالم تسلیم شد، همه دنیا در ید قدرت اوست.

لذا آن کسی که تسلیم امر پروردگار عالم شد، عالم در اختیار اوست. این محقق نمی‌شود إلا به همین که بداند باید از دنیا دل بکند و رمزش همین است. عالم در اختیار قرار می‌گیرد، برای چه کسی؟ برای آن کسی که دل از دنیا بکند.

امام راحل عظیم‌الشأنمان تعبیری را در درس اخلاقتان در سال 40، 41 داشتند که بسیار عالی است. ایشان فرموده بودند: اگر دنیا را هم می‌خواهید، ترک دنیا کنید! آن کسی که به دنبال دنیا می‌رود، دنیا مدام او را به طرف خودش می‌کشد و او را بازی می‌دهد. اما وقتی دنیا را ترک کردی، دیگر خودش به سمت تو می‌آید.

منتها فرمایش ایشان یک رمز دارد و آن، این است: وقتی دنیا را ترک کردی که اهل دنیا شوی، وقتی به دنیا «نه» گفتی که دنیا دار شوی؛ لذتی از این ترک دنیا می‌چشی که اگر دنیا تو را التماس کند و جدی جدی بگوید: من دیگر نمی‌خواهم تو را بازی و فریب دهم و می‌خواهم در اختیار تو باشم - که اصل دنیا به فریب است؛ چون دنی، پست و رذل است - تو دیگر اصلاً روی به دنیا نمی‌آوری.

لذا کدی که امام راحل دادند، این است که اگر دنیا را هم می‌خواهی، دنیا را ترک کن. چون وقتی دنیا را ترک کنی، بعد می‌فهمی که اصلاً اشتباه کردی آن را خواستی. یک عالم دیگری جلو می‌آید که معنی دنی بودن این دنیا را می‌فهمی. یک چیز دیگری در اختیار تو قرار می‌دهند که می‌فهمی این‌ها اصلاً هیچ و پوچ است. مثلاً این که یک خانه بزرگ داشته باشم، در مقابل آن مطلبی که عالم هستی در تسخیر توست؛ کوچک و هیچ است.

وقتی به تو یاد دهند که کره زمین خودش در مقابل بعضی از سیارات خیلی کوچک است - که بارها بیان کردم مثل عدسی می‌ماند که نه در یک مکانی مثل مهدیه، بلکه در کره زمین بیاندازیم - دیگر می‌فهمی که ارزش آن در مقابل این دنیا، هیچ است. کره ماه هم در مقابل بعضی از سیارات، همین حال را دارد. لذا وقتی این را به تو نشان دادند، حالا دیگر می‌فهمی خانه‌ای که من به ظاهر می‌گفتم بزرگ است، مثلش همان تعبیر عامیانه است که می‌گوید: مورچه چیست که کله‌پاچه‌اش چه باشد! اصلاً دنیا را به من بدهند، هیچ است؛ چه برسد یک خانه بزرگ مثلاً ده هزار متری. این‌ها در مقابل آن که به انسان نشان دادند این عالم، چه عالمی است؛ اصلاً عددی نیست.

وقتی به تو آن عالم را نشان دادند، دیگر مطالب این دنیا به چشم نمی‌آید. البته آن کسی که به مقام تسلیم رسید، آن عالم را هم نمی‌خواهد؛ اما ما چون با محسوسات سر و کار داریم مجبوریم این‌طور بگوییم؛ چون ما مخلوق و محدودیم و هر آنچه

هست، محسوسات و ملموسات است، لاجرم مثل‌هایمان هم همین مثل‌های محسوسی و ملموسی است. حالا آن عالم را که نشان می‌دهند، دیگر مافوق تصور و محسوسات و ملموسات است. وقتی کسی آن را ببیند، دیگر برایش این مطالب معنا ندارد که مثلاً می‌خواهم رئیس برای فلان جا شوم. اصلاً این چیست؟! رئیس جمهور فلان کشور، چه می‌شود؟! همه دنیای کوچک کره زمین هم هیچ است!

وقتی عالم را نشان دادند، وقتی نشان دادند که همه ملائکه‌الله در مقابل تو در حال تعظیم و تکریم هستند «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» [2] و تو می‌توانی به عالم ملکوت فرمان دهی، ملکی که در اختیار توست، مُلک نیست، دیگر هیچ است. وقتی در مقام تسلیم که بعد از مقام رضا است، قرار گرفتی و آن حال برای انسان به وجود آمد، با خود می‌گویی: وقتی بنا باشد کره زمین یک عدس باشد، دیگر آن خانه به ظاهر بزرگ هیچ است؛ تسلط بر این عدس هم در مقابل آن که به ملائکه‌الله فرمان می‌دهی، هیچ است.

رقم زدن مقدرات به دست مأموران حضرت حجت (روحی له الفداء)

قبلاً بیان کردم که وقتی انسان به مقام عبودیت برسد، می‌تواند تا مرحله‌ای که شاید نتوانیم تصور کنیم، اوج بگیرد. اولیاء خدا در این مورد که بیان می‌کنند: «ثبوت، موجودیت و بقاء همه عالم و هر چه از آسمان و زمین است، به وجود یک نفر، مثل وجود آقا جانمان، حضرت حجت (عج) است» «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبوت الارض و السماء» و آن حضرت، شب قدر همه مقدرات را می‌چرخاند، می‌فرماید: حضرت بعضی از امور را به بعضی افراد مثل حضرت شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز تفویض می‌کنند که آن‌ها رقم بزنند. یعنی چه؟! ما نمی‌فهمیم و ای بسا تا آخر عمرمان هم نفهمیم.

یک موقعی آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی در خلوتی که محضر مبارکش بودیم، فرمودند: ای بسا بعضی‌ها تا آخر عمرشان هم باور نکنند که بعضی از امور خلقت به دست بعضی‌های دیگر است و این‌طور نیست که همه به دست حضرت حجت (عج) باشد، بلکه بعضی از موارد، بإذن الله تبارک و تعالی، به امر حضرت حجت (عج) در ید افراد دیگری است. بعد فرمودند: این‌هایی که می‌گوییم شاید تا آخر عمر هم باور نکنند، به ظاهر مؤمن و اهل نماز هم هستند، نه کسانی که در این وادی نیستند، بحث آن‌ها که جداست.

لذا بعضی از امور و مقدرات را در شب قدر، حضرت حجت به فردی می‌گوید: پرونده فلان کره، فلان جا را تو بررسی کن و امضاء تو، پای آن باشد. حالا چطور می‌شود که این‌طور می‌شود؟ راهش فقط همین است که انسان حلاوت ایمان را بچشد - در جلسات قبلی راجع به حلاوت ایمان صحبت کرده بودم و دیگر تکرار نمی‌کنم. می‌توانید به مباحث قبلی مراجعه کنید -

اولیاء خدا می‌گویند: این حلاوت ایمان، عجب حلاوتی هم هست! شیرین شیرین! اصلاً نمی‌شود آن را وصف کرد. انسان باید به بعضی چیزها برسد و هر چقدر هم از شیرینی و حلاوت بگوییم، تا انسان نرسد، نمی‌فهمد.

چشیدن شیرینی ایمان بر چه کسانی حرام است؟!

حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ» [3]. حرام است بر قلوب شما (خطاب به همه ما است) که حلاوت ایمان را بچشید و با معرفت درک کنید ... آقا جان! چرا حرام است؟! شما که آمدید تا ما حلاوت ایمان را بچشیم، حالا چرا می‌فرمایید: حرام است؟! حضرت در ادامه فرمودند: «حَتَّى تَرْهَدَ فِي الدُّنْيَا» مگر از دنیا چشم‌پوشی کنید، زهد بورزید و از دنیا روی بگردانید - این که بیان کردم امام راحل در درس اخلاق خود فرمودند: اگر دنیا هم می‌خواهید، از دنیا دست بکشید؛ همین است -

لذا تا انسان از دنیا دور نشود، حرام است که حلاوت ایمان را بچشد؛ یعنی چنین کسی نمی‌تواند آن را بچشد؛ چون قلب باید حلاوت ایمان را بچشد و قلبی که نسبت به دنیا زهد نورزد، نمی‌تواند آن را بچشد. راه آن چیست؟

یک راه آسان برایتان بیان می‌کنم که اولیاء خدا بیان کردند. آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، آن مرد الهی می‌فرمودند: کسی محضر آیت الله العظمی میرزا جواد آقای ملکی تبریزی آمد، فرمود: آقا! ما نمی‌توانیم مثل شما بشویم. آقا فرمودند: اشتباهتان همین است. ما باید مثل معصومین (ع) شویم، حالا تو می‌خواهی مثل من باشی، اشتباهت همین است. بعد فرمود: می‌شود مثل معصومین (ع) بشویم. البته اولیاء خدا همین‌طور هستند، این‌ها خود را نمی‌بینند، معصوم را می‌بینند و همان تجلی افکار و حرکات معصومین (ع) در وجود این‌هاست. وقتی انسان این‌ها را می‌بیند گمان حضرت حجت (عج) را می‌بیند.

یک موقع ما محضر یکی از اولیاء خدا و مردان الهی بودیم (این ماجرا مربوط به سی سال پیش است). محضر مبارکش عرض

کردم: چطور می‌شود حضرت حجت(عج) را دید. گفتند: می‌خواهی ببینی؟ گفتم: بله. گفتند: یعنی واقعاً می‌خواهی ببینی؟ گفتم: بله آقا! گفتند: پس خودت گفתי می‌خواهی ببینی، گفتم: بله آقا! گفتند: پس آماده‌ای ببینی؟ گفتم: بله آقا! ایشان مدام عطش ما را زیاد می‌کردند. شاید قریب به پنجاه، شصت بار این‌گونه گفتند و ما را جان به لب کردند. این‌قدر گفتند و گفتند که من اصلاً ناخودآگاه دو زانو شدم. در آخر گفتند: پس آماده باش که دیگر می‌خواهی ببینی. من همین‌طور نفس نفس می‌زدم که گفتند: پس ببین. گفتم: کجاست؟ گفتند: من را ببین. گفتم: بله آقا! مثل این که یک آب یخی روی ما ریختند و به قول آقا پنجر شدیم. گفتند: اگر می‌خواهی حضرت حجت(عج) را ببینی، من را ببین. می‌خواهی حضرت حجت را ببینی، چه کنی؟! می‌خواهی حضرت حجت را ببینی که دیگر آدم شوی. بعد گریه کردند و گفتند: من نمی‌گویم و ادعا نمی‌کنم که حجت‌بن‌الحسنم. البته ایشان هم چون اواخر عمر شریفشان بود و فقط من و ایشان بودیم، این‌طور گفتند.

منظورشان این بود که تجلی اعمال حضرت حجت(عج) در این مردان خداست، آن‌ها که از دنیا بریدند، آن‌ها که در دنیا هستند، اما دنیا را ندیدند.

اما کسی که همیشه در دنیا باشد، امکان دارد برای یک ریاست کوچک مدام این طرف و آن طرف بزند. مذبذبین که می‌گویند، همین‌ها هستند. بنده اسم نمی‌برم، ولی والله خودم روز عید فطر که دیدن امام المسلمین رفته بودیم دیدم یک آقای که در دوران قبلی مسئولیتی داشت، آمد در نزدیکی ما نشست. تا یکی از مسئولین دولت فعلی آمد، بلند شد و گفت: به‌به! چه سعادت! امروز نصیب من شد، من اصلاً نمی‌دانم چگونه خدا را شکر کنم و ... من همین‌طور مات و مبهوت نگاه می‌کردم، با خود گفتم: این آدم دیوانه دنبال میز است که همین هم شد و مسئولیتی گرفت. واقعاً دنیاطلبی، دیوانگی است. حالا مثلاً مسئول فلان جا شدی، چه شد؟! او که همه چیز را دنیا می‌بیند، همین است. اگر این دنیا را کوچک ببیند، ریاست‌جمهوری آن هم برایش هیچ است. اما آن که دنیا را می‌بیند، همین است و مدام به دنبال آن می‌دود.

برای همین است که فرمودند: «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا»، اصلاً مهر حرام زدن بیان فرمودند؛ یعنی انسان هیچ موقع تا آخر عمر هم حلاوت ایمان را نمی‌چشد، مگر این‌که در دنیا زاهد باشد. زهد یعنی انسان روی برگرداند و به صورت جدی و در عمل بگوید: نه، من اصلاً تو را نمی‌خواهم.

همین است که وقتی فردی به آیت‌الله ملکی تبریزی گفت: ما نمی‌توانیم مثل شما بشویم؟ آقا فرمودند: اشتباهت همین است، باید مثل حضرات معصومین بشوی؛ گرچه آن‌ها معصوم هستند، ولی یک راه هست که می‌شود مانند آن‌ها شوید. گفت: آقا! چطور؟ فرمودند: از یک کوچک شروع کنید. مثلاً اگر دیدی الآن داری و می‌توانی چنین و چنان کنی و به تعبیر عوام الناس دارندگی و برازندگی راه بیاندازی الان داری؛ روی خود را به دنیا برگردان و هر چند به ظاهر هم حرام نیست، بگو: نمی‌کنم.

لذا اگر انسان از راه حلال هم لقمه‌ای به دست بیاورد که اطمینان دارد حرام نیست، مثلاً می‌خواهد خانه‌اش را بزرگ کند، پشت پا به دنیا زده و بگوید: این کار را نمی‌کنم. هر چند در روایات هم داریم که چهار چیز از نشانه‌های سعادت مرد در دنیا است که یکی از آن‌ها هم خانه بزرگ بیان شده، اما حالا که می‌توانی، تمرین کن که نداشته باشی، با این که لقمه‌ات هم حلال است. انسان نمی‌تواند بگوید نعوذ بالله هر کسی خانه بزرگ دارد، لقمه‌اش حرام است. تا انسان چیزی را نمی‌داند، نمی‌تواند به همین راحتی قضاوت کند، اگر بگوید که بی‌دینی محض است.

لذا می‌گویند: حالا که می‌توانی، نکن تا حلاوت ایمان را بچشی. گرچه می‌دانید زهد یک امر فردی است، شما نمی‌توانید حتی به همسرتان آن را تحمیل کنید؛ چون انسان باید خودش به این مسئله برسد و تا نرسد، نمی‌فهمد.

چرا پیامبران فقط بشارت‌دهنده و اندازکننده بودند؟

اتفاقاً می‌دانید چرا انبیاء و معصومین، «بشیراً و نذیراً» هستند؟ این هم یک کد است که چون آخرالزمان است و این‌ها دیگر باید افشا شود، محضر مبارکتان بیان می‌کنم. اولیاء خدا گفتند: علت این‌که این‌ها «بشیراً و نذیراً» هستند، این است که زهد، فردی است و این‌ها نمی‌توانند آن را تحمیل کنند، این من و تو هستیم که باید آن را عملی کنیم. آن‌ها با عمل فردی خودشان تبیین می‌کنند و دیگر کاری به عمو یا همسرشان و ... ندارند. لذا یک عمویی مثل حمزه سیدالشهدا می‌شود و یک عمویی هم مثل ابولهب می‌شود که در قرآن آمده: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ». یا یک فرزند وجود مقدس امام هادی(ع)، امام حسن عسکری(ع) می‌شود و یک فرزندش هم جعفر کذاب می‌شود. گرچه توبه هم کرد، اما ریاست‌طلب بود و اوّل می‌خواست خودش بر بدن مقدس امام حسن عسکری(ع) نماز بخواند که حضرت حجت(عج) می‌آیند، او را کنار می‌زنند و می‌گویند: عموجان! این جایگاه، جایگاه تو نیست. پس برای همین است که این‌ها فقط «بشیراً و نذیراً» هستند.

راه جلیس دائمی اولیاء شدن

یک معنای دیگر آن هم این است که عمل من و تو ملاک است. درست است انسان تا وقتی کنار پیامبر، امیرالمومنین، دیگر ائمه(ع)، علمای ربانی و عرفای عظیم الشان است، در حصن حصین است، اما مهم این است که تا خودمان اهل عمل نباشیم، هیچ فایده‌ای ندارد.

گفتند: یکی از راه‌های مفر از دنیا همین است که انسان در مباحث اخلاق علمای ربانی برود - که حالا مع‌الأسف علمای ربانی و نفس‌های قدسی مانند آیت‌الله خوشوقت، آیت‌الله مدنی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله بهاء‌الدینی، آیت‌الله مولوی قندهاری، ابوالعرفا آیت‌الله العظمی ادیب و ... نیستند و آبی نیست و ناچار به تیمم هستیم - چون تا موقعی که کنار آن‌ها هستیم، در حصن حصین قرار می‌گیریم. اما اگر می‌خواهید همیشه در این حصن حصین بمانید، یک شرط دارد.

ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب می‌فرمودند: اگر می‌خواهید جلیس دائمی ما در دنیا و آخرت باشید، به آنچه می‌گوییم عمل کنید و إلا با نشستن ظاهری جلیس و همنشین دائمی نمی‌شوید. بعضی اشتباه تصور کرده و می‌گویند: آقا! ما پنج سال، ده سال و پانزده سال است با شما هستیم، پس چه شدیم؟! باید به آن‌ها گفت: تا عمل نکنید، صد سال هم کنار حتی خود پیامبر عظیم‌الشان و مولی‌الموالی(ع) باشید، هیچ نمی‌شوید.

آیا ما به فرمایششان عمل کردیم؟! خداوکیلی امشب برویم در خانه بنشینیم، ببینیم چقدر به فرمایشات معصومین(ع) عمل کردیم؟! چقدر محضر اعظم و بزرگان رفتیم، چه نکات قشنگ و عالی ای گفتند، چقدر شیرین بود، چقدر همان موقع در قلبان نشست، چقدر حلمان را تغییر داد و در مجلس اشک ریختیم، چه حالی پیدا کردیم، اما آیا بعد از مجلس هم عمل کردیم؟! اگر عمل کردیم که نتیجه آن را خواهیم دید، ولی اگر عمل نکنیم، نمی‌توانیم و می‌بازیم.

چگونه احمدتقی بقال، همنشین دائمی آیت‌الله العظمی بروجردی شد؟

خدا آیت‌الله علوی تهرانی را رحمت کند. ایشان می‌گفتند - این را من، خودم از لسان مبارک ایشان شنیدم و نقل قول نیست - : چهل روز بعد از فوت آیت‌الله العظمی بروجردی، ایشان را در عالم رؤیا دیدم. یک آدمی را کنار ایشان دیدم که او را می‌شناختم. او بقال بود و به او احمدتقی بقال می‌گفتند. تعجب کردم که چرا او در کنار ایشان است! از بس تعجب کرده بودم، به جای این‌که از آقا حال و احوال کنم، گفتم: احمدتقی! تو این‌جا کنار آقا هستی؟! گفت: بله، من همنشین آقا هستم.

او چند سال قبل از رحلت آقا، فوت کرده بود. پرسیدم: چطور تو همنشین آقا شدی؟ گفت: من یک مرتبه خدمت آقا آمدم، گفتم: آقا! یک نصیحتی بکنید. آقا فرمودند: بگویم عمل می‌کنی؟ گفتم: به جدّت قسم عمل می‌کنم. او می‌گفت: این قسم را که خوردم، بدنم لرزید و همیشه یاد آن قسم بودم و نصیحت آقا را عمل می‌کردم. مدام هم با خودم می‌گفتم: خدایا! من که نمی‌توانم قم بروم و فقط به همین نصیحت ایشان عمل می‌کنم، اما ای کاش می‌توانستم بروم و آقا چیزهای دیگری هم به من می‌گفتند.

آیت‌الله علوی تهرانی می‌گفتند: من فقط همین را یادم رفت بگویم که آقا چه نصیحتی کردند. اما احمدتقی بقال می‌گفت: من تا آخر عمر به آن نصیحت، عمل کردم. موقعی هم که می‌خواستم از دنیا بروم، آیت‌الله العظمی بروجردی کنار بسترم آمد. من در عالم احتضار مدام می‌گفتم: آقا! شما چگونه از قم این‌جا آمدید؟! گفتند: آخر تو بناست با ما همنشین شوی، مگر می‌شود من نیایم؟! جانم را گرفتند و در عالم قبر مشکلاتی برایم پیش آمد - آیت‌الله علوی تهرانی فرمودند: من نپرسیدم چه مشکلاتی برای تو پیش آمد - اما من مدام منتظر بودم که آقا کی می‌آیند. من را در جایی بردند و به من یک جای خیلی عالی را نشان دادند. گفتم: پس چرا مرا به آن‌جا نمی‌برید؟ گفتند: نمی‌شود آن‌جا برای آیت‌الله العظمی بروجردی است - در آن‌جا هم ایشان را با لفظ آیت‌الله العظمی خطاب می‌کردند- هر موقع آقا آمد، تو هم به آن‌جا می‌روی. آقا آمد و حالا من با آقا هستم.

این مطلب را که آیت‌الله علوی تهرانی فرمودند، من یاد فرمایش آیت‌الله العظمی ادیب افتادم که فرمودند: اگر می‌خواهی جلیس (همنشین) ما در دنیا و آخرت باشی، عمل کن. پس مهم، همان عمل کردن ماست؛ چون این‌ها تنها بشیر و نذیر هستند.

چگونه می‌توان حقیقت ایمان را چشید؟

لذا زهد در دنیا این است که ما پشت پا به دنیا بزنیم. حضرت هم عنوان حلاوت را تبیین می‌کنند و می‌فرمایند: «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَرْهَدَ فِي الدُّنْيَا».

ایمان، حلاوتی دارد که این حلاوت، انسان را به حقیقت ایمان می‌رساند. معلوم است که انسان باید حقیقت ایمان را هم مزمره

کند. بعد از آن مزمره کردن، وقتی به اوجش رسید، دیگر غرق ایمان می‌شود. لذا وجود مقدس مولى الموالى، امير المؤمنين، اسدالله الغالب، على بن ابى طالب (ع) هم با عنوان مزمره بیان می‌کنند و می‌فرمایند: «لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ»، «ذُقْ» یعنی مزمره کردن. لذا اول حقیقت ایمان را مزمره می‌کنند. در روایت قبلی بحث حلاوت ایمان بود، بعد از حلاوت ایمان، آرام آرام به حقیقت ایمان می‌رسد و این حقیقت ایمان را هم اول مزمره می‌کند؛ چون سختی دارد.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ»، مگر این که در او سه خصلت موجود باشد. یعنی ایمان را این طور خواستند و بدون این‌ها نمی‌شود. همه این‌ها هم نشان دهنده این است که عمل در آن است:

1. «الْفَقْهُ فِي الدِّينِ» فهم در دین. این فهم در دین، بعد از حلاوت ایمان است؛ یعنی بعد از این که شما از دنیا دست کشیدی.

چرا بعضی در دین فهیم نیستند؟ - هر کدام از این‌ها نکته است که مثل حلقه‌های زنجیر به هم وصل است - برای این که از دنیا دل نکنند و زاهد در دنیا نشوند. چون وقتی زاهد در دنیا بشوند، حلاوت ایمان را می‌چشند. وقتی حلاوت ایمان را چشیدند، حالا به سمت حقیقت ایمان می‌روند و در دین فهیم می‌شوند، «الْفَقْهُ فِي الدِّينِ». می‌فهمند الآن کجاست، چکار باید بکنند، چکار نباید بکنند، دین را خوب می‌فهمند و ...

آیت الله العظمی شاه‌آبادی در شذرات المعارف مطلبی را بیان می‌فرمایند که ما در مباحثه‌ای که با بعضی دوستان داریم، آن را شرح دادیم. ایشان می‌فرمایند: قرآن از عرش الهی نازل شده و مستقرش عرش قلوب مؤتلفه است. هر که از عرش بیاید بر فرش است، اما جالب است که می‌گویند: قلوب هم عرش می‌شود. بعد هم می‌فرمایند: قرآن، اخلاق است و عرش، تخلق است. آن قرآن اوصاف است و این مستقر عرشیه، اتصاف است. بعد هم می‌فرمایند: «تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ» یعنی همین. امام باقر (ع) هم فرمودند: این که در مورد پیامبر عظیم الشان بیان شده: «انک لعلی خلق عظیم» یعنی «هو الدین»، «هو الاسلام» - به هر دو تعبیر گفتند - لذا خلق عظیم، اسلام است.

پس اگر همه چیز اسلام، اخلاق است و قرآن باید در این عرش قلوب مؤتلفه به نام تخلق مستقر بشود و این هم که پیامبر فرمودند: «تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ»، یعنی همه قرآن، اخلاق است؛ معلوم می‌شود خشمش هم که در قرآن فرمود: پیامبر، «اشدء علی الکفار» است؛ خشم اخلاقی است - خشم الهی نگوییم، بگوییم: خشم اخلاقی - ما می‌گوییم: کسی که اخلاقی است، خیلی آرام می‌آید و آرام می‌رود، در حالی که اتفاقاً خشمش هم خشم اخلاقی است. یعنی خدا می‌گوید: این‌جا خشم کن و او هم چشم می‌گوید. مالک‌اشتر با خشم تا دم خیمه‌ها می‌رود، ولی به امر امام برمی‌گردد؛ یعنی مطیع امر امام است. آب دهان به صورتش می‌اندازند یا به او توهین می‌کنند و مسخره‌اش می‌کنند، اما او به مسجد می‌رود و برای کسی که توهین کرده نماز می‌خواند. چون داریم: اگر دو رکعت نماز بخوانید، دعا مستجاب می‌شود. او هم می‌رود دو رکعت نماز می‌خواند تا برای کسی که مسخره‌اش می‌کند، دعا کند. این طور نبود که در گوشش سیلی بزند؛ چون این‌جا فردی است، عقب می‌نشیند. آنجا برای خداست، با شمشیر جلو می‌رود. لذا خشم اخلاقی می‌شود.

پس «الْفَقْهُ فِي الدِّينِ» یعنی همین، یعنی بفهمد که کجا، چگونه عمل کند. خدا گواه است اگر این طور شویم، غوغا می‌شود و عالم دست ماست. چرا هنوز نتوانستیم عالم را بگیریم و این را که فرمودند: «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» را عملیاتی کنیم؟ برای این که این طور فهیم نشدیم. خدا وکیلی اگر این طور باشد، چه می‌شود؟ ما چند نفر این طور داریم که واقعاً «الْفَقْهُ فِي الدِّينِ» را داشته باشند و بدانند کجا خشم کنند، چگونه مدیریت کنند و ...؟! این همه پس گردها که یک موقعی به عقب برمی‌گردیم، برای این است که ما «الْفَقْهُ فِي الدِّينِ» در مسئولینمان نداریم، شخص امام المسلمین را کنار بگذار، در دیگران کم است. البته خدا گواه است نمی‌خواهم از باب این سیاست‌بازی‌هایی که بعضی می‌گویند بیان کنم، هر چند دیانت ما عین سیاست است، اما اصلاً نمی‌خواهم راجع به آن‌ها صحبت کنم، من بحث اخلاق را دارم، یک موقع کسی برداشت دیگری نکند، من کلی می‌گویم که فهیمان در دین کجا هستند؟!

می‌دانید عالم، عالم اثر و مؤثر است و اتفاقاً خیلی از همین کارهای ما باعث می‌شود بداع به وجود آید و ظهور اگر بنا بوده جلوتر باشد، یک مقداری عقب می‌رود. مثلاً اگر بنا بود پنج گام جلو بیاید، یک گام عقب می‌رود و چه کنم و چه بگویم که نمی‌توانم بگویم، گفت: تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. من که پست و مقامی ندارم که بخواهند بگویند برای خودم این گونه می‌گویم، اما خدا گواه است یک موقع‌هایی به خاطر همین مسائل، بداع به وجود می‌آید.

ما «الْفَقْهُ فِي الدِّينِ» نداریم که آرام آرام به آن حقیقت ایمان برسیم.

«لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ»، جالب است که در این روایت هم «حتی» است، در آن روایت قبلی هم آمده بود: «حتی تزهّد فی الدنیا». به این حتی، حتی حصریه می‌گوییم.

2. «وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ» بر مصائب صبر کنید. به هر حال دنیا مصیبت هم دارد، بالاخره مصیبت، همان طور که قرآن فرموده، بر مالتان می آید، بر بدنتان می آید، زندگی تان سخت می شود و ... که شما باید صبر کنید.

اتفاقاً این روایت به نظر من برای مسئولین است. چرا ایمان قوی ندارند که جلو بروند؟! ایمان است که کار می کند. ما ایمان به خدا نداریم که خدا از اول انقلاب تا حال، همه جا، ما را یاری کرده است. باید صبر کنیم، بالاخره بدون مصیبت نمی شود، گفت با حلوا حلوا دهان شیرین نمی شود، می خواهی به آن حلاوت برسید، باید بر مصائب صبر کنید و همه اش هم داخلی و برای خودمان است.

3. «وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ»، مورد بعدی این است که حسن تقدیر داشته باشید و بدانید در معاش و زندگی تان چه کار کنید. وقتی بلد باشید، دنیا نمی تواند با شما کاری کند.

«وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ»، به تعبیر امروزی ها یعنی برنامه ریزی درست داشته باشید. معلوم است آن وقت می توانید عالم را در دست بگیرید و آباد کنید. می دانید چرا وقتی حضرت حجت (عج) می آیند، دنیا گلستان می شود؟ برای این که حضرت می خواهند همه بنده شوند و حلاوت ایمان را بچشند. وقتی بندگی را درست کرد و همه بنده شدند، آن وقت است که گلستان می شود. چون کسی که بنده شد، اصلاً دیگر دوست ندارد دست از بندگی بکشد و می خواهد فقط عبد باشد.

الآن یک عده می خواهند آقا باشند، اما ما در دنیا آقایی نداریم، آقا یکی است و آن، حضرت حجت (عج) است و بقیه همه باید عبد باشند. البته می توانیم تجلی آقا را در عرفای عظیم الشان و در امام المسلمین ببینیم، اما خود این ها عبد و غلام برای آقا هستند؛ چون به حقیقت در عالم، آقا، یکی است. اگر این طور شدیم، تمام است. اما اگر کسی گفت: من این طوری و من آن طوری ... معلوم می شود که نمی فهمد. اگر این حال را پیدا کردیم، از کجا شروع کنیم که اصلاح شویم؟

اولش از دنیا باید شروع کرد و نسبت به آن، زهد داشت. همین که عرض کردم، آیت الله ملکی تبریزی بیان کردند که از یک جای کوچک شروع کنید. مثلاً می بینی مدیریت بزرگی می خواهند به تو بدهند، خودت هم که می بینی و می فهمی - چون خود انسان، بهترین کسی است که بصیر به نفس خودش است - بگو: نمی پذیرم. اگر از همین جا شروع کنیم، چقدر عالی می شود. آن وقت است که دیگر حلاوت ایمان برای او، آرام آرام حلال می شود و الا اگر این زهد به وجود نیاید، حرام است؛ چون فرمودند: «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَرْهَدَ فِي الدُّنْيَا».

اولین قدم برای دور کردن تکبر

پس ما باید این حال را داشته باشیم و بالاخره باید از یک جایی شروع کنیم. مثل این که در بحث شغل یا بحث یک حرکت اجتماعی که پیش می آید، می گوئیم: از یک جا باید شروع کنیم؛ در این مورد هم باید از یک جا شروع کنیم. حالا این هم نسخه عملی ای است که آیت الله ملکی تبریزی بیان فرمودند که این گونه باید بحث زهد در دنیا را آرام آرام شروع کنیم تا برسیم. آن شخص گفت: من می خواستم مثل شما بشوم، دیدم نمی شود مثل شما شد. آقا فرمودند: چه می گویی؟! چه کسی گفته: نمی شود؟! شدنی است، اما این شدنش باید از جایی شروع بشود. وقتی عمل نکنیم، ده، بیست، صد و هزار سال هم عمل نکنیم، معلوم است به امام زمان (عج) نمی رسیم، معلوم است به شیخنا الاعظم، حضرت مفید نمی رسیم؛ چون شروع نکردیم و باید از یک جا شروع کنیم. ابتدا، یک روایت را عمل کنیم، مثلاً این تقدم به سلام را شروع کنیم که اولیاء الهی، آن را در باب جلوگیری از تکبر بیان کردند، بعدها که ان شاء الله جلو می رویم، دانه دانه راجع به صفات انسانی به جزئیات ورود پیدا می کنیم و بیان می کنیم که حالا باید چه کار کنیم؟ اگر چشم است، چشم را چطور باید کنترل کنیم؟ اگر گوش است، گوش را چطوری مراقبت کنیم؟ و ...

روایات شریفه و بزرگان راجع به تکبر می گویند: اگر می خواهید تکبر را از وجودتان دور کنید، تقدم به سلام داشته باشید. لذا هر وقت می فهمی نستجیر بالله کم کم داری متکبر می شوی، برو و تقدم در سلام داشته باش. با تقدم بر سلام، تکبر را از بین ببر. همیشه، در محل کار، خانه و ... در سلام کردن پیش تاز باش.

مرحوم زاهد و نذر کفش جفت کردن در ماه محرم!

قدیم که مثل الآن نبود، تلویزیون و رسانه نبود و مردم خیلی هم دیگر را نمی شناختند. آیت الله دزفولی تعریف می کردند، می گفتند: یک کسی از بستگان ما به شیراز رفته بود و آمد. مرحوم زاهد هم گفتند: من می خواهم به شیراز بروم. ما هم فکر کردیم که می خواهند منبر بروند. ایشان هر چه منبر در ماه محرم داشتند، همه را ترک کردند و به شیراز رفتند.

یک موقع یکی از بستگان ما از شیراز آمد و چون مریضی داشت، بیست روزی پیش ما ماند. یک روز ما به طور اتفاقی به ایشان گفتیم: می خواهیم مجلس آقای زاهد برویم. گفت به مجلس که رفتیم، دیدیم مرحوم زاهد بالای منبر هستند، همین که فامیل ما ایشان را دید، گفت: ای، ای، ای، ... بعد آقا هم یک نگاهی به ایشان کردند و سریع سرشان را برگرداند. از فامیلان پرسیدم: چه شد؟ گفت: مرا بگیر که الآن سخته می کنم. از مجلس بیرون آمدیم، گفتیم: چه شد؟ گفت: این آقا چقدر شبیه به یک بنده خدایی است که من او را دیدیم، صدایش هم مثل اوست. بعد گفت: محرم دو سال پیش، یک بنده خدایی به هیئت ما آمده بود و گفت: من امسال نذر دارم کفش ها را جفت کنم. چهره و محاسنش مثل همین فردی بود که بالای منبر است، منتها در این لباس نبود. آن موقع تابستان بود و او یک پیراهن بلند داشت که روی شلوار کردی اش آمده بود و گفتیم: دو سال پیش ایشان به شیراز شما آمده بود که منبر برود. گفت: نه! گفت: ما هم منقلب شده بودیم که حالا در مجلس برویم یا نه، همین طور دوتایی گریه می کردیم که مجلس تمام شد. تا رفتیم، مرحوم آشیخ مرتضی زاهد به او گفت: اشتباه دیدی، حرف های بیخودی هم به این سید زن، اشتباه دیدی. گفتیم: اشتباه ندیده، دیگر لو رفتید. یک دفعه دستش را بالا آورد و گفت: خدایا! من رفته بودم آدم بشوم، تو مرا لو دادی، معلوم شد که هنوز آدم نشدم.

ما هم از یک جایی شروع کنیم. شاید حالا آن گونه نشود. اما یک طور دیگر شروع کنیم، مثل آن بزرگواران که شبانه می رفتند و برای دیگران غذا می بردند. از پول خودشان می زدند و به کسی می دادند، اما می گفتند: فلانی داده و اسم خودشان را نمی آوردند. شما هم اگر تمکن مالی داری و می توانی یک مقدار از پولت را بگذار و به یک گرفتار کمک کن و بگو: فلانی داده، یک اسم دیگر بگو. آن کسی که باید ثبتش کند و آن ناظر می داند که تو دادی. این جا هم دروغ عیبی ندارد، بگو کس دیگر داده است. پس باید با عمل از یک جا شروع کرد. این را آیت الله ملکی تبریزی فرمودند که باید از یک جا شروع کنید.

خدایا! به اولیاء و انبیاء! به خصبین درگاهت! یک کاری کن ما هم از یک جا شروع کنیم و قدرت از یک جا شروع کردن را به ما بده. راهش هم همین توسل به آقا جان است.

آقا جان! قربانتان بروم، یابن الحسن! ما نمی توانیم، آقا جان! ما بدبختیم، بیچاره ایم، نمی فهمیم، اسیر نفسیم، خودت هم می دانی که دلمان می خواهد، اما نمی توانیم. امشب با آقا این طور صحبت کن، بگو: آقا جان! می خواهم، ولی چه کنم، چطور می شود؟ یک طوری دست مرا در دست کسی قرار بده که بتوانم، آدم شوم، مرا در حصن حصین خودت قرار بده.

این شب ها فراموش نشود، این که دیگر خرجی ندارد، مدام با آقا جان حرف بزن، نتیجه اش را ببین. اگر هر شب، هر شب، با آقا جان حرف بزنی، نتیجه اش را می بینی، حالت عوض می شود، قلبت جلا می گیرد، حالت متغیر شده و به آن سمتی می روی که اولیاء خدا رفتند. بنا نیست که فقط آن ها باشند، آن ها می خواهند ما را هم به آن سمتی که خود رفتند، ببرند.

«السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان»

آقا جان! ما را آدم کن، آقا جان! دعا کن اهل عمل شویم، آقا جان! بیا، آقا جان! می شود در عمر ناقابل ما ظهور کنی

[1]. بحار الأنوار، ج: 66، ص: 175

[2]. بقره/ 34

[3]. الکافی، ج: 2، ص: 128